

نخواستن آخرت

ناصر صبا

www.ketab.ir

سرشناسه	:	صبا، ناصر، ۱۳۳۰ -
عنوان و نام پدیدآور	:	نجوای آخرت/ ناصر صبا.
مشخصات نشر	:	تهران: شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	:	۱۴۸ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	:	۹ - ۱۶۲ - ۱۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	:	فیفا
موضوع	:	مرگ -- احادیث
موضوع	:	Death -- Hadiths
موضوع	:	مرگ -- جنبه‌های قرآنی
موضوع	:	Death -- Quranic teaching
موضوع	:	مرگ -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
موضوع	:	Death -- Religious aspects -- Islam
رده بندی کنگره	:	۵/۱۴۱BP
رده بندی دیویی	:	۲۱۴/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۷۵۶۷۲۶

نجوای آخرت

ناشر: انتشارات شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر

مؤلف: ناصر صبا

طرح بند: یداله تناور*

نوبت چاپ اول: ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: اهدایی

شابک: ۹ - ۱۶۲ - ۱۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

آدرس: خ جمهوری، خ باستان جنوبی، کوچه نوری، بن بست اول، پلاک ۲

تلفن: ۰۹۱۲۲۴۷۷۰۰۰ - ۶۶۹۳۵۴۱۷

مقدمه

بهلول با چوبی بلند، بر قبرهای گورستانی می‌زد. پرسیدند: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: صاحب این قبر دروغ‌گوست، چون تا وقتی در دنیا بود دائم می‌گفت: باغ من، خانه من، زمین من و ... ولی حالا همه را گذاشته و رفته است و هیچکدام از آنها مال او نیست.

برای رسیدن به آرامش حقیقی باید به این باور برسیم که همه ما در این دنیا فقط امانت داریم.

نه‌وای آخرت دنوشته‌هایم از یک سفر معنوی است که خواسته یا ناخواسته ما را در پیش است. اگرچه نقل روایات و احادیث معتبر خود نوعی دین، نوعی راه است، اما به یاد آخرت بودن نیز نوعی دلزدگی از زخارف دنیوی است. مقصد بر سرده آن نیست که تارک دنیا شویم و به رهبانیت برسیم، بلکه به یاد خدا بودن راز رحمانیت او برخوردار شدن است. نقل این قصه کوتاه اگرچه از اصل حدیث قدسی است ولی خالی از لطف نیست. «می‌گویند پیرمردی به پسرش گفت: ما را به فلان صحرای دور و نزد فلان چوپان ببر تا با او که در دور محراب چوپانی می‌کردم، ملاقاتی نموده و صله رحم بجای آورم.

پسر که اولاد خلفی بود پذیرفت و سحرگاه از صحرا زد. نزدیک غروب آفتاب بود که پدر نفس کم آورد و به خاک افتاد. نرزد بیچاره فریاد زد و کمک طلبید. صداها در کوهها و دره‌ها پیچید و پیران هم باخبر شد و وقتی به دامنه کوه رسید، پیرمرد مُرده بود. پسر را غسل نمودن و کفن پوشیدن، یکی باید نماز میت می‌خواند. در آن صحرای دور از روحانی و یا سیدی باسواد خبری نبود و سردخانه‌ای هم وجود نداشت تا میت متعفن نشود. وقتی پسر آه و ناله‌اش به آسمان بلند شد، چوپان گفت: من خودم نماز می‌خوانم. پسر گفت: مگر بلدی؟

چوپان پاسخ داد: آری. خلاصه به نماز ایستادند و چوپان دست به سوی آسمان، چیزهایی در زیر لب زمزمه کرد و پیرمرد در همانجا دفن

شد. پسر به کلبه چوپان رفت و شب را در آنجا ماند. نیمه‌های شب پدر را در خواب دید که بسیار با نشاط و شاداب و سرحال است و در یک محل نورانی در باغ بهشت مشغول گردشگری است. پسر از او پرسید: چه کسی ترا به اینجا آورده است؟ پدر گفت: نماز چوپان!

پسر صبح که از خواب برخاست به چوپان گفت: تو چه نمازی خواندی که پدرم به زودی به بهشت رفت. وقتی خواب را به طور کامل تعریف کرد، چوپان میزبان گفت: من که نماز میت بلد نبودم، اصلاً سوادى هم ندارم اما با همان زبان بی‌زبانى به خداوند گفتم، مهمانى به سراغ من آمده بود، اما در بين راه نفسش بُريد و به سوى شما آمد. اگر همان را مى‌شد يك بره را برايش سر مى‌بُريدم، اکنون که مهمان شماست و در رحمان و رحيمي، ديگر خود داني.

آری، این نوع امتدادات می‌تواند در سرنوشت انسان هم تأثیرگذار باشد. اگرچه نوشته‌ها، مطالب جمع‌آوری شده در این کتاب با عناوین مختلف تحت عنوان رشک‌سبها چاپ شده است، اما این بار ساده‌گویی و ساده‌نویسی را در نبرای آخرت آورده‌ام تا در این دنیای پرزرق و برق کمی به زندگی معنوی ببینیم و اگر صددرصد پاک و بری از گناه نیستیم حداقل در مسیر هدایت باشیم و خداوند رحمان را به مثل آن چوپان به رحم آوریم. چنانکه مولوی اسد رف صمدانی می‌گوید:

یاد ده ما را سخن‌های رقیق
تو را را رحم آورد آن ای رفیق
این چنین میناگری‌ها کار توست
وین چنین کتیرها زأسرار توست...
از همه خوانندگان التماس دعا و انتظار دلتوازی. نرم چنانچه نقد و نظری برای این مجموعه دارید که البته نویسنده معتقد است که بدون کم و کاست نیست، ما را مطلع و مدیون لطف مضاعف خود قرار دهید.

ناصر صبا

تیرماه ۱۳۹۸